

## «عالم انسان دینی»

### رهیافت اثربخشی فعالیت‌های معلمان تربیت دینی و اخلاقی

مهدیه کشانی / دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی دانشگاه کرمان mahdiyehkeshani@yahoo.com

hralavi@uk.ac.ir

سیدحمیدرضا علوی / استاد دانشگاه شهید باهنر کرمان

پذیرش: ۹۳/۱۲/۱۳

دریافت: ۹۳/۵/۲۰

#### چکیده

از جمله چالش‌های پیش‌روی تربیت دینی و اخلاقی، عدم تأثیرگذاری روش‌های تربیتی مورد استفاده مریبان این حوزه‌ها می‌باشد. از این رو، پرونده‌های آن، بعضاً متصف به آموخته‌های خود نیستند و یا پس از مدتی، در مسیری خلاف ارزش‌های دینی و اخلاقی، جهت‌گیری می‌کنند.

مقاله حاضر می‌کوشد با ترسیم عالم انسان دینی برای معلمان، ضرورت ارزشی چنین عالمی را در جهت تأثیرگذاری تعالیم دینی و اخلاقی تبیین نماید. روش این پژوهش، کیفی بوده و با رویکرد تحلیلی - استنباطی، انجام گرفته است. نتایج نشان می‌دهد مربی عالم‌دار از دو جهت بر روی متریبان خود تأثیر می‌گذارد. جهت اول و اصلی، جذب روحی است که در متریبان به منظور عالم‌دار شدن ایجاد می‌کند و جهات فرعی، تأثیرگذاری هر مقام مربی در روح و جان متریبی است. از این جهت، مریبان تربیت دینی و اخلاقی باید به جای استفاده از رویکردهای مادی، ابزاری و قهری به رویکردهای وجودی، درونی و اشراقی روی آورند که ورود به عالم انسان دینی، زیربنایی‌ترین آنهاست.

کلیدواژه‌ها: عالم، انسان، دینی، اخلاقی، تربیت.

## مقدمه

زمانی که پای انتقال مباحث ارزشی و دینی به میان می‌آید، با سه گروه از مربیان و هادیان امر تربیت دینی و اخلاقی مواجه می‌شویم. گروه اول، کسانی هستند که بدون داشتن دغدغه هدایتگری، وارد حیطه تربیت شده و نه تنها نمی‌توانند راهنما و راهبر افراد در سیر معنوی و انسانی خود باشند، بلکه بعضاً خودشان نیز به آنچه می‌گویند معتقد و متصف نیستند. انگیزه این افراد از کار در حیطه تربیت دینی و اخلاقی، مادی بوده و در اکثر مواقع مسیر زندگی، آنها را به این سمت و جهت کشانده است. خطاب مقاله حاضر این گروه از مربیان نمی‌باشد، بلکه نویسندگان مقاله سعی دارند با توصیف گروه سوم، دغدغه‌های پیش‌روی گروه دوم از مربیان را هموار نمایند؛ گروهی که گرچه با اشتیاق و علاقه نسبت به هدایتگری انسان‌ها وارد حیطه تربیت شده‌اند و خود نیز دیندار می‌باشند و اعمال عبادی را انجام می‌دهند، اما نه از دین‌داری چهل ساله خویش ثمره‌ای وجودی و سلوکی دیده‌اند، نه موفقیتی در هدایت شاگردان و متریان، نصیبشان شده است. اما گروه سوم که وصف حالات آنها در این مقاله با عنوان «عالم انسان دینی و مقامات آن» خواهد آمد، کسانی هستند که نه تنها خود راه پیموده‌اند و به مقصد رسیده‌اند، بلکه ثمره تلاششان در تربیت انسان‌های وارسته و بزر نمایان است. این ثمره و تلاش نیز در ذیل عنوان «رابطه عالم‌دار بودن مربی بر تأثیرگذاری عمل تربیتی» آمده است. باید دید گروه سوم چه کسانی بوده‌اند و چگونه عمل نموده‌اند که نه تنها خود نماد و الگوی کامل تربیت دینی و اخلاقی هستند، بلکه شاگردانی با این صفات به جامعه عرضه کرده‌اند. از این رو، مقاله حاضر در تلاش است با غور و کنکاش در این زمینه، گامی در جهت رفع معضل بی‌اثری فعالیت‌های تربیت

دینی و اخلاقی بردارد. باشد که مربیان گروه دوم، که مخاطب اصلی مقاله هستند، با مطالعه نوشتار حاضر، رویکرد خود را نسبت به جهت‌گیری‌های تربیتی در راستای هدایت انسان‌ها تغییر داده و در گام اول، سعی در تغییر درون خود نمایند تا از این طریق، ثمره تربیت انسان‌هایی پاک و بااخلاق را در تلاش‌های خود بیابند. اغلب آنچه در نوشتارهای محققان تربیتی به منظور اثربخشی رویکردهای تربیت دینی و اخلاقی آورده شده است، جنبه برونی دارد. برای نمونه، اشاراتی که به مباحث نوع رفتار مربی، شخصیت و توان علمی او و رعایت آداب اجتماعی می‌شود، از این دست است. اما مقاله حاضر سعی دارد با رویکردی درونی به اساسی‌ترین بعد ملاک‌های اثربخشی رفتار مربیان پردازد. دلایل عقلی و نقلی همه حاکی از این مطلب هستند که متریان از عمل و رفتار مربی بیش از گفتار و موعظه او سرمشق می‌گیرند. از این رو، مربی باید ابتدا برای تأثیر اخلاقی یک برنامه تربیتی، تحولی را در نفس خود طرح کند تا تحقق بخشیدن آن در وجود مربی برای او به طور مستقیم فراهم گردد، وگرنه مربی باید بداند که تغییر دانش‌آموز بدون تحول و تغییر در ذات و شخصیت خود، کوششی بیهوده و عملی بی‌نتیجه است (فرمehنی فراهانی، ۱۳۹۰، ص ۱۶۳). از همین روست که مولای متقیان در حکمت ۷۳ *نهج البلاغه* می‌فرماید: آنکه خود را پیشوای مردم سازد، پیش از تعلیم دیگری باید به ادب کردن خویش پردازد، و پیش از آنکه به گفتار تعلیم فرماید، باید به کردار ادب نماید، و آنکه خود را تعلیم دهد و ادب اندوزد، شایسته‌تر به تعظیم است از آنکه دیگری را تعلیم دهد و ادب آموزد. با توجه به چنین تأکیداتی که همیشه پیش‌روی هادیان امر تربیت است، باز سؤال اصلی برای مربیان بی‌پاسخ می‌ماند

از این رو، انسان در آن حال اسیر کثرت‌ها و سرگردانی‌ها نخواهد بود. و چون خداوند وجود مطلق است، به یک اعتبار می‌توان گفت تنها انسان‌های موحد انسان‌های عالم‌دار هستند، بقیه ممکن است به صورت وهمی برای خود عالمی ساخته باشند، ولی عالم آنها نظر به واقعیت ندارد. در عالم دینی هر قدر از طریق تزکیه و انصراف از دنیا، به عالم غیب وصل شویم، حالت قبلی مقدمه‌ای برای اتصال به مرتبه بعدی می‌شود (این پیوستگی است که سبب اطلاق عالم می‌گردد)، مگر اینکه انسان در عین انجام عبادات، عالمش عالم دینی نباشد که در این حالت، اعمال دینی در حالت کثرت اولیه باقی می‌ماند؛ مثل وقتی که انسان نماز می‌خواند، ولی چون با قلب خود در صحنه عبادتش نیست در آن صورت، آن نماز سرمایه جانش نمی‌شود. از این رو، اگر کسی وارد عالم دین نشود - دیندار باشد ولی عالم دینی نداشته باشد - در زندگی چیزی به دست نمی‌آورد و راهی به سوی عالم بقا برایش گشوده نمی‌شود؛ ممکن است گناه نکند، ولی وارد محفل وحدت نمی‌شود و در حالت بقا قرار نمی‌گیرد و استقرار شخصیت پیدا نمی‌کند. مثلاً، مسلمانانی که در انجام عبادات، بسیار تلاش می‌کنند، ولی با این همه، احساس یک بقای برتر ندارند، علتش آن است که وارد عالم دینی نشده‌اند و عباداتشان همچنان مثل روز اول است. چنین انسان‌هایی در مقام بقا نیستند، در مقام تزلزل‌اند. به اصطلاح، شخصیتشان از این شاخه به آن شاخه می‌پرد. این آدم‌ها در عالمی هستند که وحدت ندارد، و این همان بی‌عالمی است. عالم داشتن یعنی در استقرار قرار گرفتن و این، با نظر به وحدت محض ممکن می‌شود و یک نحوه بقا و با خودبودن را به همراه می‌آورد. انسان‌هایی که عالم‌دار هستند، در عین حال که همه آنها در عالم وجود مستقرند، چون وجود دارای شدت و ضعف است، عالم

که چگونه باید چنین مسیری را طی نمایند؟ اصلاح درون مری، چگونه منجر به تربیت اثربخش می‌شود؟ و اساساً چرا برخی از دین‌داری‌ها نه درون فرد را تربیت می‌کند و نه منشأ اثربخشی تربیت و هدایت بیرونی می‌شود؟ در خلال مباحث ذیل، سعی شده است به سؤالات مزبور پاسخ داده شود.

### تعریف عالم انسان دینی و شرط ورود به آن

تعریف عالم انسان دینی که مفهومی نو در ادبیات تربیت دینی و اخلاقی محسوب می‌شود، به همان اندازه دشوار است که بخواهیم علم حضوری را به صورت حصولی توصیف کنیم. عالم انسان دینی هم به گونه‌ای است که فهم آن به طور کامل، تنها زمانی صورت می‌گیرد که فرد در آن عالم واقع شود و آن را تجربه کند. اما توصیف برخی از مؤلفه‌های عالم دینی، ما را به تصور آن نزدیک می‌کند. باشد که تصدیق عالم انسان دینی برای رهپویان آن میسر گردد. طاهرزاده (۱۳۸۸ ب) در معرفی عالم انسان دینی، می‌نویسد: انسان‌ها همواره عالمی دارند که جهت کلی اعمال و رفتار و گفتارشان بر اساس آن عالم است و لذا هر کس در عالمی که برای خود انتخاب کرده است به سر می‌برد و ایده‌ال‌های خود را در آن جست‌وجو می‌کند. البته گاهی این عالم یک عالم خیالی و وهمی و باطل است؛ مانند عالم کبر و خودبرتر بینی و گاهی این عالم یک عالم واقعی است. پس اولین نکته‌ای که باید روشن شود این است که عالم دینی یک عالم واقعی است؛ چون انسان در زندگی دینی، به جنبه واحد و وجودی عالم نظر می‌کند. عالم دینی داشتن به معنای واقعی آن، وقتی است که انسان از «ماهیات» عبور کرده باشد و با «وجود» مرتبط شود. به سر بردن با «وجود»، به سر بردن با جنبه وحدانی و پایدار هر چیزی است و

دین را از روی تقلید عمل می‌کند و سعی نمی‌کند تا از طریق دین، درجه وجودی نفسش را تغییر دهد. این مثل سنگی است که طلا گرفته‌اند و عملاً ذات او با مردم عادی فرقی ندارد (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۸). یکی از بهترین آیات قرآن که می‌تواند در توصیف عالم انسان دینی شاهد قرار گیرد، آیه ۵۶ سوره «ذاریات» است. خداوند در این آیه می‌فرماید: «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ». خداوند در این آیه، به جن و انس امر نمی‌کند که تمام عمر خود را به عبادت پردازند، بلکه مقصود آیه این است که تمامی عمر آدمی باید رنگ الهی داشته باشد و سراسر وجود انسان باید به عالم اعلی وصل گردد و تمام انتخاب‌های زندگی در راستای نظر به حق صورت گیرد. پس از تعریف عالم انسان دینی به اینجا می‌رسیم که چگونه باید وارد عالم انسان دینی شد؟ چگونه می‌توان از چهل سال عبادت بی‌ثمر رهایی یافت و به مقام وحدت نزدیک گشت؟ چهار عامل کلی در دستیابی به این هدف نقش اساسی دارد: اول. نظر به عالم دینی و داشتن عزم و اراده برای تحقق آن، با عبور از کثرات و توجه به مقام وحدت؛ دوم. عمل به عبادات و دستورات دینی با نگاه عالم‌دار و به شرط ولایت اولیای الهی؛ سوم. عمل به وظیفه در هر زمان؛ چهارم. نظر به علم حضوری و متوقف نشدن در علم حصولی. اولین گام که عالم دینی را برای انسان محقق می‌کند و آن را برای انسان حفظ می‌نماید، نظر به «عالم دینی» است. توجه به حضور دینی، خود «عالم‌ساز» است. این بدان معناست که هرکس به هر اندازه از غرایز خود عبور کرده باشد و به نفس ناطقه خود رسیده باشد، در عالم وجود و بقا وارد شده است، درحالی‌که غرایز به جنبه کثرت‌گرای انسان نظر دارند و عملاً او را گرفتار عدم می‌کنند. از این رو، هر قدر گرایش به کثرت در منظر انسان بیشتر شد، عملاً او به عدم نزدیک‌تر شده

آنها نیز دارای شدت و ضعف می‌باشد و گاهی حجاب‌هایشان ضعیف می‌شود و در شدت وجودی بیشتری قرار دارد و با مراتب عالی‌تر وجود متحد می‌گردد و بعضی مواقع موضوع برعکس می‌شود. به عبارتی، گاهی حق را اجمالاً می‌یابد و گاهی تفصیلاً، گاهی افق‌های دور برایشان پیدااست، گاهی افق‌های نزدیک. در چنین مقامی، هیچ‌وقت روح انسان گرفتار تزلزل و کثرت نیست.

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت: در عالم انسان دینی همه اعمال و ارکان، از نفس کشیدن گرفته تا انجام اعمال عبادی، نظر به جنبه وحدت عالم یعنی حق مطلق دارد و خداوند در همه حال در عالم چنین افرادی حاضر است. عالم انسان دینی، یک کل به هم پیوسته است که همه اجزای آن زنجیروار به هم متصل بوده و همه در جهت اتصال به حق می‌باشند. پس اگر در این عالم عملی با نظر به حق صورت نگیرد، یک حلقه این عالم گسسته شده و هرچه بر این حلقه‌های مفقوده افزوده شود، کثرات در عالم انسان‌ها نفوذ می‌کند (و عوالم دینی به همین دلیل شدت و ضعف می‌یابد)، تا جایی که دیگر رنگی از وحدت در عالم انسان‌ها دیده نمی‌شود و این همان نزدیک شدن به کثرات و عالم‌های دروغین است. از این رو، اگر کسی به غیر خدا دل بست، به کثرت و نیستی دل بسته است، که عین بی‌عالمی و اضطراب است. صدرالمتألهین برای بیان امر فوق، مثال سنگی را که طلا شده است با سنگی که روی آن را طلا گرفته‌اند مطرح می‌کند تا روشن شود در سیر مقامات باطنی، وجود انسان شدیدتر می‌شود تا بتواند به عالم معنویت نزدیک گردد؛ مثل سنگی که طلا می‌شود، نه اینکه در سیر معنوی ذات انسان‌ها تغییر نکند و فقط اعمال آنها تغییر کند. یک انسان متعالی درجه وجودی‌اش شدیدتر شده و او از نظر درجه وجودی با مردم عادی فرق کرده است. برعکس کسی که

قدسی سیر نکند بهره‌ای از اعمال خود نمی‌برند. در ادامه، برای حفظ عالم دینی و بودن در آن عالم، باید در وظیفه به سر برد. انسانی که در حال حضور است، وقتی هم که در بین آدم‌هاست با آنها به سر نمی‌برد، با تکلیف خود زندگی می‌کند و در سیر کشف سرمایه وجود خود می‌باشد. عمل به وظیفه نیازمند بصیرت دینی برای تشخیص و عزم انجام وظایف بدون توجه به حصول نتیجه می‌باشد. یعنی این رویه باید از جانب طالب عالم انسان دینی دنبال شود؛ یعنی در یک جهت‌گیری توحیدی، عمل کند و در مرحله بعد، به دانسته‌های خود بیفزاید و باز هر آنچه دانسته است مجدداً در مقام وحدت عمل نماید تا هر لحظه بر استغنا عالمش افزوده شود. همچنین در راستای ورود به عالم دینی باید در موضوع علم‌یابی تجدیدنظر شود تا معلوم گردد علمی واقعی چیست و روش به دست آوردن آن کدام است. در کسب علم واقعی است که اولاً، هر چه جلوتر برویم بیشتر ذلت خود را در مقابل خدا می‌یابیم؛ درحالی‌که در روش علم حصولی هر اندازه جلو برویم، بیشتر مغرور می‌شویم. ثانیاً، متوجه می‌شویم برای یافتن علم حقیقی باید خود را اصلاح کنیم (طاهرزاده، ۱۳۸۹، ص ۷۸). در همین زمینه، یعنی مشغول شدن به مفاهیم است که امام خمینی علیه السلام می‌فرماید: «هیچ حجابی عظیم‌تر از علم توحید نیست» (موسوی خمینی، ۱۳۸۹، ص ۳۰). از همین رو، توجه صرف به علوم حصولی است که انسان را از حضور در وحدت غافل می‌کند و خود عامل کثرت می‌گردد.

### مقامات عالم انسان دینی

عالم انسان دینی درجاتی دارد که وقتی آدمی عزم ورود و سیر در آن نمود، هر لحظه بر غنای عالمش افزوده می‌شود و در هر مرتبه متصف به مقامی می‌گردد؛ مقاماتی همچون

است، درحالی‌که در عدم هیچ استقراری نیست. یکی از راه‌های عبور از کثرات و قرار گرفتن در عالم بقا، تدبیر در قرآن است. قرآن اجازه نمی‌دهد انسان در ظاهر یک حادثه بماند و نظر آدمی را به قاعده‌ها و سنن عالم می‌اندازد و از این رو، همین که به عالم قاعده‌ها و سنن الهی وارد شویم، حالت بقا پیدا می‌کنیم. یکی دیگر از گام‌های ایجاد و حفظ عالم دینی عبادت است. از نحوه عباداتی که در دین دستور داده شده است روشن می‌شود که هدف از انجام آنها ورود به عالم دینی است؛ از این رو، تکرار عبادات به انسان اطلاعات جدید نمی‌دهد، بلکه حضور او را در عالم دینی استحکام می‌بخشد. البته اگر کسی نخواهد وارد عالم دینی شود عبادات برای او تأثیر و نقش آنچنانی نخواهد داشت. به همین خاطر، اگر عبادات و حضور در جلسات دینی عامل ورود به عالم بقا نباشد، پس از مدتی از آنها خسته می‌شویم؛ چون بهره لازم را نبرده‌ایم. پس همه توجه باید این باشد که از دین، عالم دینی بخواهیم، نه اطلاعات دینی. اگر همه آداب دین را انجام دهیم ولی به عالم بقای دینی وارد نشویم نتوانسته‌ایم از دین استفاده درستی کنیم. باید کاری کرد که عبادات پس از مدتی اولاً، دریچه ورود به عالم دینی شود. ثانیاً، با تکرار عبادات، آن عالم را برای خود حفظ کنیم. دریچه نگاه عالم‌دار به عبادات هم از طریق نگاه به هستی از منظر ولایت اولیای الهی است (طاهرزاده، ۱۳۸۸ الف، ص ۲۳). در روایات آمده است: هر کس ولایت ندارد، در مسیر دین‌داری به نتیجه‌ای که باید برسد نمی‌رسد (ر.ک: حلی، ۱۴۲۶ق، ص ۲۸). هر کس منکر ولایت اهل‌بیت باشد، در یک دین‌داری قلبی و بی‌روح فرو می‌افتد و به هیچ چیز نمی‌رسد. چنین کسی عملاً از عالم قدس روی برگردانده و در دین خود در حد آداب و رسومات مشغول و متوقف است. از این رو، تا قلب‌ها به سوی انسان‌های

گذشته‌ای که رفته و آینده‌ای که نیامده - دریاب. از این رو، آدمی نباید با زمان‌زدگی از حالت بقا و در «حال» بودن خارج شود و به زندگی در گذشته و آینده، که زندگی در نیستی‌ها است، گرفتار گردد. یقیناً رسیدن به چنین حالتی مقدمات شناختی و عملی لازم را می‌طلبد که بعضاً در کتب اخلاقی بدان اشاره شده است. اما انصراف از دنیایی که عین حرکت و زمان است و نیز اعتماد کامل به خداوند، از شروط یقینی فوق زمان و مکان بودن است (طاهرزاده، ۱۳۸۹، ص ۳۴). این مقام که از آن با عنوان محافظت اوقات نیز یاد می‌کنند، اشاره به این مطلب دارد که آدمی باید تمام وجودش در همه اوقات از خدمت خداوند سست نگردد؛ زیرا انس اصلی به غیر از «عادت طبع در عبادت» وارد دل نمی‌شود (بقلی شیرازی، ۱۳۸۹، ص ۹۵). از این رو، همه اعمال انسان باید عبادت باشد. البته باید توجه داشت منظور از عبادت در این معنا، شامل همه اعمال فرد است که برای رضای خداوند صورت می‌گیرد. حتی نفس کشیدن و خوابیدن انسان می‌تواند در راستای رضای حق بوده و رنگ الهی داشته باشد.

#### مقام سکون و آرامش

این مقام، اشاره به آرامش و طمأنینه و پرهیز از قیل و قال و شتاب و اضطراب دارد. در مذمت شتاب‌زدگی همین بس که در روایت آمده است: «الْعَجَلَةُ لِلشَّيْطَانِ، التَّائِي لَلَّهِ» (غزالی، بی تا، ج ۸، ص ۵۹)؛ عجله مربوط به شیطان و تائی از آن خداست. یقیناً بودن در مقام حال اثراتی دارد که از جمله آن، آرامش و طمأنینه می‌باشد. خداوند در قرآن می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد: ۲۸)؛ آنان که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا آرامش می‌یابد، آگاه باشید که دل‌ها به یاد خدا آرامش می‌یابد. این خداوند

مقام حال و بقا، مقام سکون و سکوت، مقام دلسوزی و خیرخواهی، مقام استغنا از غیر و هدایتگری نفس و در نهایت، مقام وحدت و جامعیت که آدمی در آن همه مقامات و مراتب را یکجا متصف می‌شود و به انسانی جامع‌الاطراف مبدل می‌گردد. البته وصف مراتب این عالم و ورود به تمامی ابعاد آن از حوصله بحث خارج است، اما آنچه که در این بین لازم به ذکر بوده و مرتبط با مباحث تربیتی به‌ویژه بخش تأثیرگذاری عمل تربیتی بر روی متربیان می‌باشد، به شرح زیر است:

#### مقام حال و حضور

این مقام، اولین مقام عالم دینی و از مهم‌ترین آنهاست که به معنای به سر بردن در زمان حال و فارغ شدن از حزن گذشته و خوف آینده است. البته مقام حال (بعکس تعریف آن در فرهنگ مدرن) به معنای دمی غنیمت شمردن و لذت پرستی نیست؛ کسی که در مقام حال است، حضور دایم با خدا دارد. خداوند در قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» (احزاب: ۴۱)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را فراوان یاد کنید. و اگر خدا در هر لحظه زندگی انسان حضور تام داشته باشد، دیگر چه باک که گذشته چه شده است و آینده چه خواهد آمد. چنین انسانی دایم در وظیفه خود سیر می‌کند و نتیجه را به خدا واگذار کرده است. قرآن در رابطه با کسانی که به گذشته و آینده سرگرمند، می‌فرماید: «وَقَيْضًا لَهُمْ قُرْنَاءَ فَرَيْنُوا لَهُمْ مَّا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ» (فصلت: ۵). به واقع، چنین کسانی بین دو عدم گرفتارند. از این رو، امیرمؤمنان علی عليه السلام توصیه می‌کنند: «مَا فَاتَ مَضَى وَمَا سَيَاتِيكَ فَايْن قُمْ فَاعْتَمِ الْفُرْصَةَ بَيْنَ الْعَدَمِينَ»؛ یعنی آنچه رفت، که رفت و فعلاً نیست، و آنچه هم بعداً می‌آید، که فعلاً نیامده و نیست، پس «حال» را که بین دو نیستی است - یعنی

### مقام دلسوزی و خیرخواهی

خداوند در قرآن به پیامبر خود می‌فرماید: «گویی می‌خواهی خود را به خاطر اعمال آنها از غم و اندوه هلاک کنی، اگر به این گفتار ایمان نیاورند» (کهف: ۶). و یا در جای دیگر در وصف پیامبر آمده است: «رنج‌های شما بر او سخت است! و اصرار بر هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان رئوف و مهربان است» (توبه: ۱۲۸). پیامبران خدا، این‌گونه مشتاق هدایت انسان‌ها هستند. کسی هم که وارد عالم دینی شود و طعم بودن با خدا در همه حال را چشیده باشد، با تمام وجود می‌فهمد که دوری از خداوند چقدر تلخ است و دلسوزانه خواهان همان خیر و خوشی برای دیگران است که در قرب رب نصیب او شده است. شاید بتوان در توصیف رسیدن به این مقام چنین گفت: وقتی انسان در مراحل اولیه حرکت و سیر به سوی خداست، از گناه و هرچه سبب دوری‌اش از خداوند شود، می‌گریزد و آن را در خود و دیگران نمی‌پسندد. از این‌رو، در هرکس هم بُعد و دوری از حق ببیند از او گریزان می‌شود. اما در مراحل بالاتر سیر و سلوک که سالک به خداوند نزدیک‌تر می‌شود و با دریای رحمت او به طور کامل مواجه می‌گردد، خود نیز متصف به رحمانیت خداوند شده و دلسوزانه خواهان این است که همه انسان‌ها از ظلمت‌کده جهل به خداوند درآمده و دل‌هایشان به نور حق روشن گردد. از این‌رو، انسان کامل، مظهر اسم رحمان خداوند است (رحیم‌پور، ۱۳۹۰، ص ۶۷۲) و پرستش و بندگی دایمی خدا و همیشه رضای او را خواستن است که احساس پابرجای محبت را نسبت به نوع انسان ایجاد می‌کند (قطب، ۱۳۴۵، ص ۱۲۶) و نتیجه آن این خواهد بود که مربی آنچه را برای خود می‌پسندد، برای شاگردانش نیز می‌پسندد (جماعه، ۱۳۸۸، ص ۱۵۹).

است که هیچ اضطرابی ندارد؛ چون بقای محض است. ولی شیطان که رانده شده از درگاه الوهیت و عالم بقاست، پر از اضطراب و تشویش است و به جان هرکس نزدیک شود او را نیز در تشویش و اضطراب می‌اندازد. به نظر ابن عربی کسی که در همه حال با خدا به سر می‌برد، آرام و باطمینان است، به طوری که در مقابل همه قضایا و بلاهای عالم وجود، آرامش دارد و این حالت، کسبی نیست و توفیق الهی است (سعیدی، ۱۳۸۳، ص ۳۶۱). آنچه مایه آرامش قلوب است، وارستگی و گسستگی از دنیا و تعلقات آن است که با ذکر و یاد دایمی خدای تعالی حاصل می‌شود (موسوی خمینی، ۱۳۸۵، ص ۵۶). پس توجه به این مطلب ضروری است که فرد با ورود به عالم دینی و دستیابی به اولین مقام آن، یعنی بودن در حال - که تعریف آن گذشت - به مراتب دیگری می‌رسد که از اثرات آن عالم است.

### مقام خاموشی

در مذمت زیاده‌گویی همین بس که از جنود جهل است (موسوی خمینی، ۱۳۸۶، ص ۳۸۶) و مقابل آن، خاموشی حکمتی است که قطع شدن وسوسه‌ها را از ورود از منظر نور اعلی اقتضا می‌کند (بقلی شیرازی، ۱۳۸۹، ص ۹۴). کسی که دایم با پروردگار خویش به سر می‌برد، تنها زمانی لب به سخن می‌گشاید که رب او اذن داده باشد. و یقیناً کسی که با خداوند به سر می‌برد به مقام خاموشی دست می‌یابد؛ چراکه در همه حال ذکر او ذکر و یاد حق است و در ثانی تنها در جایی که خداوند رضایت داشته باشد سخن می‌گوید. این سکوت سالکانه، ادبی است که فرد بر روح خود الزام می‌کند تا برکه گل‌آلود و مضطرب روح خویش را زلالی بخشد. این سکوت و خاموشی که از ثمرات عالم‌دار شدن است، سبب توجه انسان به خود و تفکر در آفرینش نفس می‌شود.

### مقام استغنا از غیر و هدایتگری نفس

وقتی در اثر بودن با خداوند سرشت انسان برای ادراک معرفت آمادگی یابد و چشم عقل به سرمه برهان بینا شود و روح به روشنایی غیب ملبس گردد، بنده آماده پذیرش جذبه حق می‌گردد (بقلی شیرازی، ۱۳۸۹، ص ۲۱۲). ﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ﴾ (نور: ۳۵) ﴿وَمَن يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ﴾ (تغابن: ۱۱). این مقام یکی از بالاترین مقامات عالم انسان دینی است که هر کس یارای رسیدن بدان را ندارد و یقیناً پیش‌نیاز اینکه نفس و قلب انسان استادش شوند، این است که آدمی مدتی را با استادی دیگر که خود قبلاً بدین مقام رسیده سپری کند و قسمتی از راه را با او طی نماید. ظهور این مقام در فرد، هم باطنی است و هم ظاهری؛ به عبارتی، فهم مطالب و احکام دینی توأم با فهم و شناخت مسیر و بیراهه‌های سیر به سوی خداوند است (حسینی طهرانی، ۱۴۱۴ق، ص ۱۳۷). از این رو، کسی که قبلاً در فهم حقایق دینی و سلوک باطنی محتاج هدایت استادی کامل بوده، اکنون مزین به هدایتگری درونی شده که نور حق بر آن تابیده است.

### مقام وحدت

در نهایت و در اوج رفیع عالم انسان دینی، انسانی پرورش یافته است که جامع صفات الهی است؛ انسانی که به مقام یکی شدن با حق دست یافته است. این مقام که مقام توحید هم نام دارد اشاره به این مطلب می‌کند که انسان در سیر خود به سوی حق به جایی رسیده است که نه تنها نگاه او به جهان، نگاه از اوایی و به سوی اوایی است، بلکه وجود چنین فردی سراسر جذبه حق است. جذبه و عشق الهی که از مقام حال و حضور دائمی شروع شده است، یک سیر تحولی را می‌پیماید؛ سیری که سردرگم و بدون هدف نمی‌باشد، بلکه رو به سوی سیر وحدت و عالم

ملکوت دارد (شمشیری، ۱۳۸۵، ص ۱۳۵). چنین انسانی همان انسان جامع‌الاطراف یا انسان کامل است که می‌تواند جا پای انبیای الهی و اهل بیت علیهم‌السلام بگذارد و دست انبوهی از مشتاقان طریق حق را بگیرد و به مقصد برساند.

### رابطه عالم‌دار بودن مربی بر تأثیرگذاری عمل تربیتی

یقیناً از دغدغه‌های اصلی هادیان تربیت دینی و اخلاقی این است که آنچه برای هدایت متریان خود انجام می‌دهند، در جان ایشان اثر بگذارد و قلب ایشان پذیرای معارف حق گردد. اما در بسیاری موارد دستیابی به این منظور دور از انتظار است و کلام و عمل مربیان در بهترین حالت، در کوتاه مدت و به طور موقتی اثر جزئی در روح و جان متریان دارد. ریشه‌یابی این مسئله و علم به دلایل آن از جانب مربیان، اولین قدم در جهت رفع این نقیصه در امر تربیت می‌باشد. از این رو، مربیان تربیت دینی و اخلاقی در ابتدای امر باید بدانند که بین دین‌داری و دین‌دانی تفاوت بسیار است. «دین‌داری» یعنی خدا مال من باشد و در قلب خود نور حضرت رب‌العالمین را احساس کنیم. «دین‌دانی» یعنی تنها از وجود خدا مطلع باشیم. مربیان اگر درس‌های معارف اسلامی و اصول عقاید و اخلاق را به بهترین نحو هم بیان کنند و متریان هم به بهترین نحو بپذیرند و وجود خدا و قیامت را هم قبول کنند ولی نتوانند با نفی خودخواهی خود، بندگی خدا را پیشه کنند، تازه از نظر علم به وجود خدا و علم به وجود معاد در حد شیطان می‌شوند. طبق آیه قرآن، شیطان، خدا را به عنوان خدای خالق قبول دارد و از این رو، اقرار می‌کند: ﴿خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ﴾ (اعراف: ۱۲)؛ من از آدم بهترم؛ چون مرا از آتش آفریدی و او را از گل. پس وقتی با برهان‌های عقلی ثابت



(طاهرزاده، ۱۳۸۹، ص ۸۶). امام خمینی علیه السلام در کتاب شرح حدیث جنود عقل و جهل می‌فرمایند: «امثال برهان صدیقین، به عنوان معارف قبل از دبستان، چیزهای خوبی است، البته اگر مشغول این براهین شدید و هدف اصلی را که قرب الهی است فراموش کردید، همین خدادانی تلبیس ابلیس لعین است. اگر فکر کردیم چون توانستیم براهین اثبات خدا را بپذیریم، دیگر متدین هستیم، شیطان ما را فریب داده است» (موسوی خمینی، ۱۳۸۶، ص ۳۴). پس با مقدمه فوق می‌توان دریافت که مریبان تربیت دینی و اخلاقی نباید به صرف انتقال اطلاعات، انتظار تربیت صحیح را از مرتبی خود داشته باشند. کسی که در مقام هدایت است، نه تنها باید خود از معارف دینی اطلاع داشته باشد و شاگردان را از آنها مطلع کند، بلکه خود باید عالم‌دار باشد و سعی نماید مرتب‌بان را نیز وارد عالم دینی کند. همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، کسی که عالم‌دار باشد، دغدغه‌هایش نیز بر اساس عالم خاصی که دارد، جهت‌دار می‌شود. می‌داند چه کار باید بکند و چه کاری نباید بکند. انسانی که به معنای واقعی کلمه عالم ندارد نمی‌داند چه کار باید بکند؛ چون در جست‌وجوی چیزی نیست؛ از این‌رو، هر کاری که به ذهنش رسید انجام می‌دهد و به اصطلاح، زندگی‌اش هر دم به کاری می‌شود. ولی کسی که عالم دینی دارد، می‌داند چه چیزی او را از عالمش بیرون می‌آورد و چه چیزی باعث استقرار و استحکام او در عالمش می‌شود. انسان در چنین حالتی، همه چیز را از زاویه وظیفه می‌بیند تا از آن طریق، عبودیت خود را که عین ربط به پروردگارش است، محفوظ بدارد. تمام تلاش انسان در آن حالت، حفظ نسبت خود با پروردگارش است. در چنین روحیه‌ای، تمام کارها باید معنای عبادی داشته باشد؛ از دست شستن و راه رفتن گرفته، تا ازدواج کردن. در چنین فضایی، باید تمام

می‌کنیم که خدا هست، هنوز راه را شروع نکرده‌ایم، بلکه آدرس را در این حدّ که خدای خالق در عالم هست، پیدا کرده‌ایم. علاوه بر این، شیطان «ربّ» بودن خدا را نیز می‌فهمید، به این حدّ رسیده بود که بگوید: ﴿رَبِّ بِمَآ أُغْوِيْتَنِي لِأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ (حجر: ۳۹)؛ پروردگارا! به جهت آنکه مرا گمراه کردی، من زمین را برایشان می‌آرایم و همه را گمراه خواهم ساخت. شیطان در عبادت شش‌هزار ساله مستقر بوده است، تا آنجا که موجب صعود او تا مقام ملائکه شد، ولی آن معارف و این عبادات نمی‌تواند آنچنان وجود او را تغییر دهد که کبر او ریشه‌کن شود. پس مریبان به جوانان چه چیزی یاد بدهند و چگونه آنها را هدایت کنند که به سرنوشت شیطان دچار نشوند؟ شیطان، از نظر عقیدتی معاد را هم قبول داشت و بر همان اساس از خدا تقاضا می‌کند: ﴿رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ (ص: ۷۹)؛ خدایا! تا روزی که مردم را از قبرها برمی‌انگیزانی به من فرصت بده تا آنها را گمراه کنم. پس قبول دارد که یک مرحله‌ای وجود دارد که انسان‌ها از قبرها برانگیخته می‌شوند. حال سؤال اینجاست که شیطان چه مشکلی دارد که با علم به خالفت و ربوبیت خدا و علم به بعث و قیامت، باز نمی‌تواند بندگی خدا را ادامه دهد؟ این چه مشکلی است که مریبان باید خود و پیروان خود را از آن برهانند؟ چرا شیطان بعد از شش‌هزار سال عبادت، طعم سجده را نمی‌چشد که وقتی به او گفته می‌شود سجده کن، آن کار برای او سخت است؟ پس علت در جای دیگری غیر از عدم اطلاع و آگاهی بوده است. مگر می‌شود انسان بدون اطلاعات قدم از قدم بردارد؟ یعنی قبل از اینکه انسان وارد «خداداری» شود، باید «خدادانی» را طی کند. اما نکته اساسی این است که به جای ارتباط با «وجود» حقایق غیبی، با «مفاهیم» حقایق غیبی مرتبط شده است

۱۳۹۰، ص ۳۸). از این رو، حضور صرف مربی‌ای که وارد عالم دینی شده است، در محیط‌های تربیتی، خود عامل تربیت و جذب متریبان به سمت عالم‌دار شدن می‌شود. علاوه بر این، نگاه به خصوصیات و مقامات عالم دینی نیز نشان از چرایی رابطه عالم‌دار بودن و تأثیر تربیت بر روح و جان مربی دارد. اولین مقامی که در عالم انسان دینی بدان اشاره شد، مقام حال است که خصوصیات آن حضور دایمی با خداوند و توکل به او و در نتیجه، رها شدن از اندوه گذشته و غم آینده می‌باشد. تأثیر چنین خصوصیتی در مربی چه اثراتی بر مربی خواهد داشت؟ گرچه دائماً با خدا بودن و توکل امری درونی است، اما درون افراد یقیناً در عمل بیرونی آنها بروز خواهد کرد. کجا می‌توان انتظار داشت مربی‌ای که نگران حقوق ماهانه خود است و دغدغه مشکلات مادی دارد، بتواند از توکل به خداوند و منشأ اثر بودن او در زندگی انسان‌ها سخن بگوید و سخن او در روح مربی، گرایشی به حق ایجاد کند؟ مربی‌ای که همه امور خود را به خدا واگذار نکرده باشد، مربی‌ای تربیت می‌کند که در بحبوحه مشکلات به جای پناه بردن به رب خویش، به اسباب مادی پناه می‌برد و از امور دنیوی مدد می‌جوید. اساساً کسی که روحش روح مادی و کثرت‌گرا شد اصلاً عالم ندارد، نه به خودش می‌تواند خدمت حقیقی بکند و نه به دیگران. و این همان نقصانی است که جریان‌های تربیتی جامعه پس از سال‌ها تلاش بر روی افراد خود، با آن مواجه می‌شوند. اما وجه مقابل چنین خصوصیتی در مربی، یعنی بودن دایمی با خداوند، و تنها برای رضای او قدم برداشتن، چه اثرات عمیقی بر جان مربی می‌گذارد. مربی‌ای که هر لحظه با خداست و در نتیجه، هر لحظه برای خدا عمل می‌کند، اولاً، خطا و اشتباهش به حداقل می‌رسد؛ چراکه قبل از هر عمل به این فکر است که آیا رفتار او در حوزه عبادت و

فعالیت‌ها را در عالم عبادت آورد، هرکدام از فعالیت‌ها که در چنین فضایی نیامد، در راستای هدف انسان نیست و در نتیجه، آدمی را بی‌معنا می‌کند. به همین جهت، هرکس در عالم دینی وارد شد، نه تنها نمی‌خواهد از آن عالم بیرون آید، بلکه نهایت تلاشش را می‌کند تا آن عالم برایش محفوظ بماند. این افراد آنچنان در وطن انس با خود و خدا زندگی می‌کنند که هر چیزی بخواهد آنها را از آن وطن مألوف جدا کند دشمن می‌دارند، حتی اگر آن چیز نفس خودشان باشد. در وصف چنین مربیانی که عالم‌دار شده‌اند و اینکه چگونه با عالم‌داری‌شان مشتاقان طریق حق را هدایت نموده‌اند، به ذکر یک مورد اکتفا می‌کنیم. البته حکایت در این زمینه بسیار است و مشتاقان آن می‌توانند به شرح حال زندگی بزرگان تربیت دینی و اخلاقی و هادیان بشری، پس از اهل بیت، رجوع کنند. آیت‌الله حسن‌زاده آملی از قول علامه طباطبائی نقل می‌کنند: مرحوم قاضی فرمود: من که به نجف تشریف حاصل کردم، روزی در معبری آخوندی را دیدم شبیه آدمی که اختلال حواس دارد و مشاعر او درست کار نمی‌کند، راه می‌رود. از یکی پرسیدم که این آقا اختلال فکر و حواس دارند؟ گفت: نه الان از جلسه درس اخلاق آخوند ملاً حسینقلی همدانی به در آمده و هر وقت آخوند صحبت فرمایند در حضار اثری می‌گذارد که بدین صورت، از کثرت تأثیر کلام و تصرف روحی آن جناب، از محضر او بیرون می‌آیند (حسن‌زاده، ۱۳۶۸، ص ۱۶۸).

جهت‌گیری کلی مربی باید این باشد که خود، عالم‌دار شود و متریبان را نیز به سمت عالم‌داری سوق دهد. اساساً حضور در محضر انسان عالم‌دار، سبب عالم‌داری انسان می‌شود. از این رو، امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: نشستن ساعتی کنار کسی که به ایمان او اعتماد دارم از سال‌ها عبادت و بندگی برای من برتر است (صافی گلپایگانی،

فردی نه تنها در مراحل اولیه وصل به حق، باز و گسترده می‌شود، به گونه‌ای که از اطراف خود متلاطم نمی‌گردد، بلکه در مراحل بالاتر آن قدر وسیع می‌شود که ظرفیت آن را دارد تا تلاطم روح اطرافیان خود را نیز در درونش هضم کند و به آنها نیز جرعه آرامش بنوشاند. مربی در این مقام از چنان آرامشی برخوردار می‌شود که حتی خطاهای بزرگ مرتبیان، حال او را دگرگون نمی‌کند و اساساً هیچ امری به روح او آسیب وارد نمی‌کند و از این رو، ابراز خشم و قهر در برابر اشتباه مرتبیان را از سر ظاهر و با هدف تربیت انجام می‌دهد (حسینی طهرانی، ۱۴۱۴ق، ص ۹۵). کلیه هادیان تعلیم و تربیت، اعم از مجتهدان، مفسران، معلمان و مادران، اگر عالم پیدا کردند، به سکینه و آرامش می‌رسند و در چنان حالت بقا و استحکامی آماده پذیرش اشراقات عالم غیب می‌شوند، و در آن صورت، تربی را به واقع و به معنی جامع آن تربیت می‌کنند و در مسیر صحیح قرار می‌دهند و ابعاد وجودش را به بصیرت می‌کشاند (طاهرزاده، ۱۳۸۹، ص ۳۸). پس دیگر تصور این مطلب به دور از ذهن نخواهد بود که مربی‌ای که در فضای آرامش قرار دارد، چگونه حق را می‌پذیرد و مشتاق آن می‌شود، در مقایسه با زمانی که انواع اضطراب‌ها او را احاطه کرده است و گوش جاننش، حق‌ترین مطالب را هم نمی‌شنود.

سکوت و خاموشی از دیگر اوصاف انسان‌های عالم‌دار است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بسیاری از لحظاتی که در میان اصحاب خود به سر می‌بردند، در سکوت و خاموشی می‌گذشت و حتی در جمع اصحابشان از یاد و ذکر خداوند غافل نبودند (طباطبائی، ۱۳۸۳، ص ۳۷). همین یاد و ذکر درونی، انسان‌ها را تربیت می‌کند. مگر نه اینکه در روایت آمده است: «کونوا دعاة الناس به غیر السنتمکم»؟ این تلاشی گزاف است که مربی بخواهد تمام مبانی اعتقادی تربیت را با لسان خویش به شاگردانش

بندگی حق است و در ثانی، عمل تربیتی او بر جان مرتبی اثر می‌گذارد و مرتبی آن را با تمام وجود می‌پذیرد؛ چراکه مربی عمل تربیتی خود را هم برای رضای خداوند انجام داده است نه خوشایند مرتبیان. اینجاست که اگر هم قهر و غضبی در برابر خطای شاگردان خود داشت، مرتبی را متنبه می‌کند نه ناراحت؛ چون مرتبی می‌داند مربی‌اش حکیمانه عمل کرده است. همچنین کاری که خالصانه برای خداوند صورت گیرد، اثر خود را در نهایت خواهد داشت.

از دیگر مقامات عالم دینی، مقام سکون است. آرامش و طمأنینه در دو وجه در افراد دیده می‌شود. یا اینکه کسی قلباً و در اثر اتصال به منبعی آرامش‌بخش، به آرامشی درونی و واقعی دست یافته است و یا اینکه آرامش انسان ظاهری و موقت باشد که یا برای حفظ ظاهر است که در نهایت، در تنگنایی، تلاطم وجودی انسان بروز می‌کند و یا اینکه به سبب وجود امر مادی است که در نهایت، سبب مادی موقت از بین رفته و آرامش نیز به دنبال آن از بین خواهد رفت. مربی‌ای که تنها برای حفظ شأن معلمی، خود را به داشتن آرامش مزین می‌کند در نهایت، در تنگنای کار معلمی که لازمه آن صبر و بردباری است، طاقت از کف می‌دهد و پریشانی درونش بروز می‌کند. و اینجا همان زمانی است که کل شاکله شخصیت مربی در نظر مرتبی از هم فرو می‌پاشد و تربیت، دیگر در گام‌های پیش‌روی خود بی‌اثر می‌شود. مربی‌ای هم که منبع آرامشش امور مادی و ظاهری است، مدام در نوسان است؛ چون خاصیت امور مادی از پی هم آمدن و از پی هم رفتن است. و نمی‌توان از کسی که شخصیت ثابت و ماندگاری ندارد، اثر ثابت و ماندگاری انتظار داشت. در مقابل، مربی عالم‌دار که در هر لحظه از زندگی‌اش با خدا به سر می‌برد، به منبعی وصل شده است که بی‌کرانگی آن، انسان را از محدودیت مادیت جدا می‌کند و روح چنین

شاگردان موظف به انجام تکلیفی باشند، اگر بدانند که دستور از فردی دلسوز صادر شده است که خیر آنها را خواهان است، به بهترین نحو و مشتاقانه در پی انجام تکلیف می‌روند، در مقایسه با زمانی که خود آنها نیز همچون معلمشان، تنها از سر رفع تکلیف عملی را انجام بدهند. معلمان نه تنها با عشق و محبت خود باید این موضوع را به شاگردانشان اثبات کنند که خیرخواه آنها هستند، بلکه جریان تربیت دینی و اخلاقی خود را باید به گونه‌ای هدایت نمایند که متریبان با تمام وجود دریابند که نظام جهان نیز بر اساس عشق و علاقه رب و خالق هستی به بندگانش در جریان است. مگر نه آنکه او انسان‌ها را برای خود خلق نموده است و فهم این مطلب چه وجد و شغفی را در پی دارد که رفتن فراز و نشیب‌های راه بندگی را چه سهل و آسان می‌نماید.

از مقامات عالی عالم‌دار بودن این است که انسان در مراتب بالای سلوک دینی دیگر نیاز به هدایت استاد ندارد و نفس و قلبش مستقیم با منبع وحی در ارتباط است. قرآن در این رابطه می‌فرماید: ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَى﴾ (یونس: ۳۵)؛ آیا آن کس که به سوی حق هدایت می‌کند، شایسته پیروی است، یا آن کس که نمی‌تواند راه به جایی ببرد مگر هدایتش کند و تعلیمش دهند؟ آیه فوق بیان می‌کند: آن کس که شایسته است مردم از او هدایت گیرند لازم است علمش اکتسابی و تدریجی نباشد؛ چون اگر از ابتدا علمش کامل نباشد و بخواهد با تعلیم و به روش علم حصولی عالم شود، هدایتش کامل نیست؛ زیرا اگر علمش را به تدریج به دست آورد، به همان اندازه که هنوز از مقداری از علم بی‌بهره است، انسان‌ها را در گمراهی قرار خواهد داد. پس طبق این آیه، آن کسی که از سایر انسان‌ها هدایت نگرفته و هدایت ذاتی دارد و علمش لدنی است،

منتقل کند. زبان در خیلی موارد از انتقال مفاهیم عمیق تربیتی قاصر است و به همین دلیل، انسان‌های انسان‌ساز در بسیاری موارد از نگاه، عمل و سکوت خود در هدایت اطرافیان بهره برده‌اند. مجالس آشنایی و مرادده عارفان حقیقت نیز اکثراً به سکوت و خاموشی می‌گذشته است، درحالی‌که عمیق‌ترین معارف شهودی و مفاهیم توحیدی در همین مجالس انتقال می‌یافته است (حسینی طهرانی، ۱۴۱۴ق، ص ۶۱). کمترین اثری که سکوت و خاموشی مربی و سخن گفتن او تنها در موارد رضای حق، برای متریبان دارد این است که متریبان را دعوت به سکوت می‌کند؛ سکوتی که حد و مرز آن را مولای متقیان در نهج‌البلاغه بیان نموده‌اند. امیرمؤمنان علی علیه السلام در رابطه با مواضع سکوت می‌فرمایند: آنچه نمی‌دانی و یا لازم نیست بگویی، مگوی؛ آنچه ترس از گمراهی در گفتن آن داری و یا آنچه دوست نداری به تو نسبت دهند در مورد دیگران مگوی. یا آنچه که ترس از ریختن آبرو در آن داری و یا سخنان بی‌ارزش و خنده‌آور مگویی (نهج‌البلاغه، ۱۳۷۹، نامه ۳۱). شاید ابتدائاً متریبی با سکوتش متوجه حق نشود و وارد خلوت با خداوند نگردد، اما امید آن هست که استمرار این حالت در او به فکر و توجه منجر گردد.

از دیگر مقامات عالم دینی، خیرخواهی و دلسوزی برای هدایت انسان‌ها و اشتیاق نسبت به کمال و رشد آنهاست. متریبی از درون و با وجود خود پی به این مطلب می‌برد که مربی دلسوزانه خواهان رشد و هدایت اوست و یا تنها از سر رفع تکلیف اقدام به عمل تربیتی می‌کند. و بسیار فرق است بین این دو حالت و تأثیری که از دریافت آن در جان متریبی می‌نشیند. سخنی که از جان مربی برآید، لاجرم بر جان متریبی می‌نشیند و دلسوزی مربی، روابط عاطفی را در فضای تربیت تقویت می‌کند. حتی زمانی که

واقعی وارد شود؛ چون خود او هم آشفته و بی‌عالم است. این نتیجه حاصل این قاعده است که اساساً آدمی با هر عالمی تماس بگیرد، حکم آن عالم بر جان او جاری می‌شود (طاهرزاده، ۱۳۸۹، ص ۴۳). به قول فارابی، روح انسان جنسی لطیف دارد و با هر چه روبه‌رو شود از آن متأثر می‌گردد (فارابی، ۱۳۷۳، ص ۳۷). از این رو، اگر کسی در عالم ماده به سر ببرد و با انسان‌هایی که همه دغدغه فکری‌شان امور مادی و دنیوی است همراه گردد، جنس عالم ماده که حرکت و اضطراب و بی‌حکمتی است به خود می‌گیرد و در مقابل، اگر وارد عالم معنا شود و یا با انسان‌هایی که در عالم معنا سیر می‌کنند دمساز گردد، انسانی آرام و حکیم و درخور وصف انسانیت می‌شود.

### نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه بیان شد، مربیان تربیت دینی و اخلاقی و به‌طورکلی تمام مربیانی که در راستای تربیت انسان‌ها قدم برمی‌دارند، باید بدانند توسل به عوامل خارجی به منظور اثرگذاری فرایند تربیتی، ایجاد تغییر در مخاطب را به طور ناچیز و گذرا تضمین می‌نماید و در مقابل، اگر مربیان درون خود را تغییر دهند، بدین معنا که عالم‌دار شده و وارد عالم دینی شوند، می‌توانند از درون بر بیرون تأثیر بگذارند، و اثربخشی امر تربیت تا حد زیادی افزایش می‌یابد. در پایین‌ترین حد، انتظار می‌رود که این تغییر رویه به دستیابی اهداف جزئی در تربیت دینی و اخلاقی منجر شود و هر بعد وجودی مربی بر ابعادی از شخصیت و سلوک متربیان تأثیر بگذارد. به عبارتی، مقام بودن در حال و نداشتن دغدغه گذشته و آینده در مربی، روحیه توکل را در مربی تقویت می‌کند. مقام سکون و طمأنینه در مربی، آرامش را به مربی هدیه می‌دهد. مقام سکوت در مربی، روحیه سکوت و تفکر را برای مربی تداعی می‌کند

شایستگی هدایت کردن دیگران را دارد؛ بدون آنکه خود او به هدایت شدن از سوی کسی نیاز داشته باشد، از طرف خدا هدایت شده است. و این بدین معناست که او از هدایت بی‌واسطه الهی برخوردار است. و آن کسی که از چنین هدایتی برخوردار نیست، خواه گمراه باشد و خواه به واسطه دیگری هدایت یافته باشد، شایستگی این را ندارد که عهده‌دار امر هدایت دیگران گردد. به هر حال، با توجه به آیه فوق، وقتی به شخصیت‌های دنیا نظر کنیم، فقط انبیا و ائمه اطهار علیهم‌السلام را می‌یابیم که اولاً، از هیچ‌کس علمی نیاموخته‌اند. ثانیاً، از همه مردم داناترند و به سوی حق هدایت می‌کنند. ثالثاً، به ما می‌فرماید باید از کسانی تبعیت کنید که درس‌ناخوانده به حق هدایت می‌کنند. پس مصداق آیه برای هدایت کردن مردم، باید این بزرگان باشند و بقیه هم که بخواهند مردم را هدایت کنند باید از علم لدنی انسان‌های معصوم استفاده کنند، نه اینکه نظرات خودشان را بدون ارتباط با سخنان امامان معصوم ارائه دهند (طاهرزاده، ۱۳۸۹، ص ۴۹). البته در این میان کسانی هستند که با وصل شدن به دریای بیکران وجود معصومان، می‌توانند هادی انسان‌ها شوند و حلقه اتصال مردم با حقیقت گردند. و این گروه، «انسان‌های کامل» لقب دارند (حسینی طهرانی، ۱۴۱۴ق، ص ۱۰۳).

در نهایت، انسان عالم‌دار که در اوج درجات عالم‌داری به انسانی کامل مبدل شده است، در وحدت محض به سر می‌برد و نگاه او به جهان، وحدت‌گونه است و همه را خدا می‌بیند که اساساً غیر از خداوند وجودی را نمی‌بیند. وجود چنین فردی خود با خداوند یکی شده است. از این رو، بودن و به سر بردن با چنین افرادی، انسان را عالم‌دار می‌کند. اگر آدمی یک سال با علمایی همچون علامه طباطبائی به سر ببرد عالم‌دار می‌شود، اما گاهی ده سال با بعضی از اهل علم به سر می‌برد، بدون آنکه به عالم

- و در نهایت، مقام دلسوزی و هدایتگری مربی، روحیه انسان‌دوستی را در متریان تقویت می‌نماید. در بالاترین حد هم، انتظار می‌رود عالم‌داری مربی، متریان را به سوی عالم‌دار شدن مشتاق و روانه کند. البته مربی عالم‌دار می‌داند که از چرخه حرکت به سوی حق، کسانی هم هستند که با اراده خود، بازمی‌مانند و به واقع نمی‌توان کسی را بالاچار سالک طریق حق نمود. اما یقیناً فرق است بین دعوت به حق با رویکرد وجودی و درونی و اشراقی و یا رویکرد مادی و ابزار و قهری.
- منابع** .....  
**نهج البلاغه**، ۱۳۷۹، ترجمه محمد دشتی، قم، نور.  
 بقلی شیرازی، روزبهان، ۱۳۸۹، **مشرّب الارواح: هزار و یک مقام از مقامات عارفان**، ترجمه قاسم میرآخوندی، تهران، آزاده‌پهر.  
 جماعه، بدرالدین، ۱۳۸۸، **آموزشنامه**، تهران، نشر نی.  
 حسن‌زاده، صادق، ۱۳۶۸، **طیب دل‌ها**، تهران، آل‌علی علیّه.  
 حسینی طهرانی، سیدمحمدحسین ۱۴۱۴ق، **روح مجرد: یادنامه سیدهاشم موسوی حداد**، تهران، حکمت.  
 حلّی، حسن‌بن یوسف، ۱۴۲۶ق، **کشف الیقین**، نجف اشرف، مؤسسه چاپ و انتشارات.  
 رحیم‌پور، فروغ‌السادات، ۱۳۹۰، **توحید از دیدگاه امام خمینی**، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.  
 سعیدی، گل‌بابا، ۱۳۸۳، **فرهنگ اصطلاحات عرفانی ابن عربی**، تهران، شفیعی.  
 شمشیری، بابک، ۱۳۸۵، **تعلیم و تربیت از منظر عشق و عرفان**، تهران، طهوری.  
 صافی گلپایگانی، لطف‌الله، ۱۳۹۰، **تجلی توحید در نظام امامت**، قم، مسجد مقدس جمکران.  
 صدرالمتألهین، ۱۹۸۱ق، **الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة**، تهران، پژوهشگاه علوم و مطالعات فرهنگی.  
 طاهرزاده، اصغر، ۱۳۸۸الف، **آن‌گاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود**، اصفهان، لب‌المیزان.  
 —، ۱۳۸۹، **خطر مادی شدن دین**، اصفهان، لب‌المیزان.  
 —، ۱۳۸۸ب، **عالم انسان دینی**، اصفهان، لب‌المیزان.  
 طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۸۳، **آداب زندگی پیامبر**، ترجمه لطیف راشدی و سعید مطوف راشدی، قم، وحدت‌بخش.  
 غزالی، ابوحامد، بی‌تا، **احیاء علوم دین**، بیروت، دارالکتاب العربی.  
 فارابی، ابونصر، ۱۳۷۳، **التنبیه علی سبیل السعادت**، تحقیق جعفر آل‌یاسین، تهران، حکمت.  
 فرمهبینی‌فراهانی، محسن، ۱۳۹۰، **تربیت در نهج البلاغه**، تهران، آبیژ.  
 قطب، محمد، ۱۳۴۵، **روش تربیتی اسلام**، ترجمه محمد مهدی جعفری، تهران، فراهانی.  
 موسوی خمینی، سیدروح‌الله، ۱۳۸۵، **تعلیم و تربیت از دیدگاه امام خمینی**، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.  
 —، ۱۳۸۹، **شرح حدیث جنود عقل و جهل**، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.  
 —، ۱۳۸۶، **گزیده فرهنگ عرفانی و اخلاقی در آثار امام خمینی**، تهران، زیبا.